

نظری بر نقدهای شهید خمینی بر مقدمات پاسخ ابداعی امام خمینی^(س) به مسأله ضد

سید حسن خمینی^۱

چکیده: یکی از مباحث علم اصول بحث ضد است. امام خمینی در جواب به شبهه معروف بحث ضد، مقدمات هفت‌گانه‌ای را طرح کرده‌اند که مقدمه پنجم آن، بحث خطابات قانونیه است. ایشان در صدد هستند با چینش این هفت مقدمه، شبهه مذکور را - که مختصراً مورد اشاره قرار خواهد گرفت - پاسخ دهند. این پاسخ که به تعبیر مرحوم شهید مصطفی خمینی، راه حل ابداعی حضرت امام خمینی است، توسط این شهید بزرگوار مورد بررسی قرار گرفته است. ایشان در کتاب *تحریرات فی الاصول* ضمن بررسی این مبحث، و پذیرش نتیجه آن به شدت نسبت به ذکر هفت مقدمه برای پاسخ به این شبهه اشکال کرده‌اند.

از آنجا که شهید خمینی در بررسی بحث خطابات قانونیه، نخست در نیاز به برخی از مقدمات هفت‌گانه امام شبهه وارد کرده است، در این مقال برآنیم تا با طرح آن قسمت از سخنان ایشان، به نقد و بررسی گفته‌های ایشان پردازیم. در آنچه از نظر خواهد گذشت، نخست به تبیین مسأله پرداخته، سپس مقدمات طرح‌شده توسط امام را بررسی کرده، پس از آن، مطالب شهید خمینی را مرور نموده و در نهایت به جمع‌بندی آن می‌پردازیم.

کلیدواژگان: خطابات قانونیه، شبهه، ضد، اوامر، نواهی، اهم، مهم.

مقدمه

بحث خطابات قانونیه که نتایج بسیاری در پی دارد، در حوزه‌های علمیه مورد توجه عالمان این علم قرار گرفته، برخی آن را پذیرفته و برخی نیز رد کرده‌اند. این از ثمرات اصل پربرکت اجتهاد است

۱. تولیت مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(س) و رئیس هیأت امنای پژوهشکده امام خمینی^(س) و انقلاب اسلامی.

e-mail: info@ri.khomeini.com

این مقاله در تاریخ ۱۳۸۵/۹/۲۴ دریافت گردید و در تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۱۵ مورد تأیید قرار گرفت.

که از دیرباز در حوزه‌های علمیه شیعه رایج بوده و همواره از اصول گرائقدر و شایسته‌ای به‌شمار می‌آمده که علاوه بر قدرت و غنای ویژه اصول شیعه، باب اجتهاد در فقه را نیز مفتوح داشته است. قطعاً بر همه سالکان این منهج است که با دوری از تقلید در فقه، به اجتهاد پویای اصولی نیز توجه کرده و این شجره طیبه را به نور اندیشه و زلال فکر و نقد یاری رسانند.

از جمله مباحث علم اصول، بحثی با عنوان «اوامر» است. در میان متأخرین چنین مرسوم است که پس از مباحث مقدماتی علم اصول، مسائلی در خصوص اوامر مطرح کرده و پس از آن به بحث درباره «نهی» می‌پردازند. برخی از بزرگان در سالهای اخیر تغییرات وسیعی را در مورد این تقسیم‌بندی اعمال نموده (نگاه کنید به: صدر *دروس فی علم الاصول*) و بعضی دیگر تغییرات کمتری را برای آن در نظر گرفته‌اند. (نگاه کنید به: مظفر *اصول الفقه*) اما این تقسیم‌بندی عموماً در سایر کتب اصولی رعایت شده است. شاید بتوان بزرگترین دلیل این پذیرش را به نحوه نگارش کتب اصول فقه مربوط دانست. چراکه عمده این کتابها به صورت شرح و یا حاشیه *کفایة الاصول* مرحوم آخوند خراسانی بوده و در نتیجه از تقدم و تأخر مباحث آن کتاب نیز پیروی کرده‌اند.

مرحوم آخوند پس از طرح مقدمه‌ای که مشتمل بر سیزده امر است، علم اصول را در هشت مقصد و یک خاتمه منحصر کرده‌اند. مقصد اول این علم در اوامر است (خراسانی ۱۴۲۰: ۸۲)، که خود دارای سیزده فصل می‌باشد. فصل پنجم آن، بحثی است که در کتابهای اصول فقه باعنوان مسأله ضد شناخته می‌شود (خراسانی ۱۴۲۰: ۱۶۰). این فصل در پاسخ به این سؤال شکل می‌گیرد که «آیا امر به یک شیء، مقتضی نهی از ضد آن است؟» به عبارت دیگر، اگر شارع مقدس به یک شیء امر کرد، می‌توان نتیجه گرفت که ضد آن «منهی عنه» شارع باشد؟

باید توجه داشت که «ضد» در لسان اصولیین شیعه به «ضدعام» و «ضدخاص» تقسیم شده است: ضدعام به معنای «ترک مأموریه» و ضدخاص به معنای «هر شیء وجودی که قابلیت جمع با آن مأموریه را ندارد» است (قمی ج ۱: ۱۱۳؛ امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۱۷؛ امام خمینی *تهذیب الاصول*، ج ۱: ۲۹۷). درباره ضد عام بحثهای چندان مفصلی مطرح نشده است، برخلاف بحث در حوزه ضد خاص که از گستره و تفصیل بیشتری برخوردار است.

ثمره عمده بحث ضد خاص، آنجا ظاهر می‌شود که «ضد» عبادت باشد. در چنین صورتی اگر امر به شیء باعث نهی از آن ضد و در نتیجه حرمت ضد آن شیء شود، آیا می‌توان گفت عبادت

(ضد) شخصی که به امر توجه نکرده و آن را عصیان می‌نماید، باطل است؟ (با توجه به اینکه نهی در عبادات، مقتضی فساد عبادت است.)

روشن است که این مسأله و این نتیجه دارای ثمرات بسیاری در فقه می‌باشد. به عنوان مثال، آیا می‌توان گفت: «اگر کسی که به دیگری مدیون است ولی در پرداخت دین و بدهی اهمال کرده و آن را انجام نمی‌دهد، تمام نمازهایش باطل است؟ چرا که امر به پرداخت دین، مقتضی نهی از ضد آن (نماز) می‌باشد.»

اصولیون شیعه در جواب به این مسأله، پس از آنکه اصل اقتضا را مورد خدشه قرار می‌دهند (خراسانی ۱۴۲۰: ۱۶۵؛ امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۱۷؛ حائری یزدی ج ۱: ۱۳۶؛ امام خمینی ۱۳۷۹: ۱۶۶) به جوابهای مختلفی تمسک کرده‌اند که از جمله مهمترین آنها، مبحثی است که با عنوان «ترتب» شناخته شده است و از زمره مباحث مهم و مناقشه‌برانگیز علم اصول است (نگاه کنید به: خراسانی ۱۴۲۰: ۱۶۶؛ حائری یزدی).

مرحوم امام در جریان پاسخ به این سؤال، راه منحصر به فردی را طی کرده‌اند که بحث «خطابات قانونیه» از زمره مبادی آن بوده و بعدها خود به عنوان یکی از متفردات اصولی امام شناخته شده است. ایشان برای اثبات عقیده خویش، نخست به تبیین چند مقدمه می‌پردازند و سپس با تکیه بر این مقدمات نتیجه مورد نظر خویش را ثابت می‌کنند. مدعای ایشان - خطابات قانونیه - علاوه بر اینکه زمینه‌ساز جواب به سؤالی است که در ذیل بحث ضد مطرح شده و به تعبیر ایشان «تصویر امر به اهم و امر به مهم در عرض واحد» است (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۳) در بسیاری از مباحث دیگر علم اصول نیز دارای اثرات عدیده بوده است.

مرحوم شهید خمینی ضمن پذیرش نتیجه‌ای که امام در صدد اثبات آن هستند، در اینکه اثبات این نتیجه محتاج اثبات و پذیرش آن مقدمات هفت‌گانه باشد، شبهه کرده‌اند. ما در این مجال برآنیم تا با طرح مقدمات مورد نظر امام و نقدهای آیت الله شهید مصطفی خمینی بر این مقدمات، بحث را تنها در همین محدوده و بدون توجه به نتیجه مورد ادعا - خطابات قانونیه - و بدون عنایت به ثمرات عدیده این بحث، مورد مطالعه قرار دهیم.

مقدمات هفت‌گانه امام خمینی

مقدمه یکم

اوامر به طبايع تعلق می‌گیرد و هیچ‌یک از خصوصیت‌های فردیه (علی‌رغم آنکه در عالم خارج، طبیعت با خصوصیت فردیه متحد است) در متعلق اوامر شرعی لحاظ نشده است (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۳). در توضیح مطلب لازم است اشاره شود که: در زمره مباحث علم اصول، این نکته مورد توجه قرار گرفته که اوامر شرعی به چه چیزی تعلق می‌گیرد؟ به عبارت دیگر، وقتی شارع مقدس ما را به صلات، عتق رقبه، صوم و ... امر می‌کند، امر شارع به چه چیزی تعلق گرفته است؟ مشهور اصولیین بر این باورند که امر به ماهیت صلات، عتق و صوم تعلق گرفته و افراد (وجودات خارجیّه آنها) مورد امر شرع نیستند^۱ و این نکته را معمولاً به این معنی گرفته‌اند که شارع از مکلفین ایجاد ماهیت صلات و ... را خواسته است (خراسانی ۱۴۲۰: ۱۷۱؛ امام خمینی ۱۳۷۹: ۲۰۲-۲۰۱؛ بجنوردی ۱۳۷۹ ج ۱: ۳۸۸؛ امام خمینی *متممه الاصول* ج ۱: ۱۴۵).

لازم است به این نکته توجه شود که مراد از تعلق اوامر به طبیعت، تعلق اوامر به ماهیت بماهی ماهیت نیست چراکه مسلماً چنین ماهیتی مراد شارع نیست (بجنوردی ۱۳۷۹ ج ۱: ۳۸۸)، بلکه مراد آن است که شارع وجود طبیعت و ماهیت را مدّ نظر داشته، نه وجود یک فرد با خصوصیات فردیه را.

مقدمه دوم

در صورتی که حکم به یک شیء مطلق تعلق بگیرد تنها به نفس ماهیت و موضوع تعلق گرفته است و هیچ فرد، حال یا قیدی در این موضوع، دخیل نمی‌باشد و در نتیجه حکم به افراد و حالات مختلف موضوع متعلق نمی‌باشد. چراکه ماهیت هیچ نحوه مرآتیت و حکایتی از افراد و خصوصیات ندارد و علی‌رغم آنکه در عالم خارج با افراد و خصوصیات متحد است اما از حیث مفهوم کاملاً مستقل است. این در حالی است که در جایی که اوامر به صورت مفاهیم عام صادر شده‌اند، اساساً افراد و خصوصیات لحاظ شده‌اند. به بیان دیگر، ادوات عموم وضع شده‌اند تا همه افراد را شامل شوند و در نتیجه اگر حکمی به عام تعلق بگیرد، از ابتدا شارع آن لفظ عام را مرآت و حاکی از افراد قرار داده است (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۳).

۱. آیت الله فاضل لنکرانی در تشریح محل نزاع احتمالات متعددی را طرح کرده‌اند که می‌توان آنها را در *سیری کامل در اصول فقه*، فاضل لنکرانی، ج ۶، ص ۲۵۹ ملاحظه کرد.

در توضیح مطلب فوق لازم است اشاره شود که در علم اصول بین «عام» و «مطلق» تفاوت گذاشته شده است (خراسانی ۱۴۲۰: ۲۷۶). مطلق، همانند «رقبه» در «اعتق رقبه» لفظی است که دلالت بر معنایی می‌کند که آن معنا در خود شیوع دارد (قمی ج ۱: ۳۲۱؛ امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۳۱۳) و اگر در کلام مورد استفاده قرار گیرد، تنها در صورتی می‌تواند فراگیر باشد و به همه افراد جنس خود اشاره نماید که بتوان مقدمات حکمت را درباره آن تمام نمود (بجنوردی ج ۱: ۶۸۱؛ امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۳۲۵). در حالی که لفظ عام، بدون نیاز به مقدمات حکمت و بنا بر وضع لغوی خویش شامل افراد خود می‌شود (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۲۹). مرحوم امام در ذیل بحث عام و خاص به طور جداگانه به تفاوت مطلق و عام اشاره کرده و معتقدند که عام بر دو نوع است: ایشان نوع اول آن را عام می‌نامند که در مقابل خاص است و نوع دیگر را مطلق می‌نامند که مقابل مقید است (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۳۱).

مقدمه سوم

تراحمه‌ایی که بالعرض، بین ادله شرعی پدید می‌آید، در خود ادله شرعی لحاظ نشده است و ادله اصلاً متعرض آن تراحمها نمی‌باشد (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۳۰). لازم است اشاره شود که گاهی شارع مقدس از ما دو حکم مستقل و متفاوت را طلب کرده است؛ مثلاً از طرفی فرموده: نجاست را از مسجد پاک کن و از طرف دیگر فرموده: نماز بخوان، ولی در مقام عمل نمی‌توانیم در آن واحد هر دو کار را انجام دهیم چرا که اگر مشغول ازاله نجاست شویم، دیگر نمی‌توانیم در همان لحظه نماز بخوانیم، این صورت را در فقه تراحم می‌نامند (خراسانی ۱۴۲۰: ۵۰۰؛ بجنوردی ۱۳۷۹ ج ۲: ۷۱۲).

در تراحم حتماً هر دو حکم - که مورد تراحم با یکدیگر واقع شده‌اند - دارای ملاک و مقتضی کامل هستند به گونه‌ای که شارع هر دو آنها را همواره طلب می‌کند و حتی در فرضی که این دو حکم مزاحم یکدیگر شده‌اند باز هم ملاک در هر دو حکم باقی است. در چنین صورتی، طبعاً باید به «امر اهم» پرداخت و امر مهم را ترک کرد. اما روشن است که ترک مهم تنها به این سبب است که مکلف در مقام عمل نمی‌تواند آن را همزمان با اطاعت امر اهم انجام دهد. لذاست که عدم فعلیت امر به مهم را یک حالت عرضی برمی‌شمایم و این درحالی است که در باب تعارض، مخالفت دو دلیل متعارض با یکدیگر صرفاً به خاطر عدم قدرت مکلف در مقام عمل

نیست بلکه دو دلیل متعارض با یکدیگر تنافی داشته و از حیث جعل و تقنین همدیگر را نفی می‌نمایند (امام خمینی ۱۳۷۵: ۳۴). به عنوان مثال، اگر دو روایت به ما رسیده باشد که یکی می‌گوید نماز جمعه واجب است و دیگری می‌گوید نماز جمعه حرام است، در این صورت نمی‌توانیم بگوییم شارع هر دو حکم را صادر کرده است و این دو جمله یکدیگر را نفی کرده و تکذیب می‌کنند.

بسیاری در بحث ترتب - که در ابتدای مقال به آن اشاره‌ای اجمالی داشتیم - تلاش کرده‌اند تا اثبات کنند که شارع مقدس اساساً، در مثال وجوب ازاله نجاست و وجوب نماز، به شیء مهم، یعنی وجوب صلوات، به نحو مشروط امر کرده است. یعنی از ابتدا گفته: «اگر امر به ازاله نجاست را اتیان نکردی و آن را عصیان نمودی، نماز بخوان» (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۴). روشن است که این نمونه امر کردن با فرض تراحم سازگار نیست چراکه در چنین موردی نمی‌توان گفت هر دو حکم در حال تراحم دارای مصلحت بوده و تنها در مقام عمل است که نمی‌توانیم یکی از آن دو را اتیان نماییم. چراکه در این بیان فرض شده است که در جایی که امر به ازاله نجاست را عصیان نکرده‌ای، اصلاً امر به مهم، یعنی امر به صلوات، موجود نمی‌باشد. امام خمینی این قول را رد کرده‌اند.

مقدمه چهارم

احکام شرعی قانونی دو گونه هستند: شکل اول، احکام انشائیه که بر موضوعاتی وارد شده‌اند ولی قبل از آنکه وقت اجرای آنها فرا برسد دستخوش تخصیص یا تقیید شده‌اند. این احکام، قبل از وقت اجرا هنوز به فعلیت نرسیده و در مقام انشاء باقی مانده‌اند. از همین قبیل است احکامی که نزد ولی عصر - عجل‌الله فرجه - است و هنوز به مردم ابلاغ نشده است. اما شکل دوم: احکام فعلیه که وقت اجرای آنها فرا رسیده و تقییدها و تخصیص‌های مورد نظر شارع، نسبت به آنها اعمال شده است. به این حساب «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: ۱) قبل از تخصیص‌های مورد نظر شارع، صرفاً حکمی است انشائی، و بعد از تخصیص‌ها و تقییدهای شرعی است که آنچه از اول باقی می‌ماند، فعلیت می‌یابد (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۴). حضرت امام در ادامه می‌فرمایند: جز این معنا، اگر بخواهیم معنایی برای حکم فعلی و انشائی تصور نماییم، چنان که در مورد غافل و عاجز چنین گفته شده است، معنایی غیر معقول می‌باشد (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۴).

ذکر این مطلب مفید است که حکم، در ابتدا توسط مرحوم آخوند به چهار مرتبه تقسیم شده است که این مراتب عبارتند از: حکم اقتضائی، حکم انشائی، حکم فعلی و حکم منجز (خراسانی ۱۴۲۰: ۲۹۷، ۱۹۳). حضرت امام، این مبنا را نپذیرفته‌اند (امام خمینی *تنقیح الاصول* ج ۲: ۱۲۳) و در موارد مختلف به نقاط ضعف آن اشاره داشته‌اند که از جمله آن موارد، یکی نیز بحث خطابات قانونیه می‌باشد.^۱

مقدمه پنجم

احکام کلیه قانونیه با احکام جزئی از جهات مختلف تفاوت دارد. عدم توجه به این تفاوتها باعث اشتباهات عدیده‌ای شده است. حضرت امام به مواردی از این اشتباهات اشاره کرده (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۵) و می‌فرمایند تفاوت اصلی این دو نحوه حکم در این است که خطابات عامه به خطابات جزئی - به تعداد نفوس مکلفین - منحل نمی‌شود و چنین نیست که هر مکلف، یک خطاب به خصوص داشته باشد. بلکه خطاب کلی، یک خطاب است و یک خطاب متوجه عموم مردم می‌شود (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۷).

نباید از خاطر دور داشت که مراد شارع از تشریح قوانین، آن نیست که مکلفین این عمل را به‌جای آورند و «نحو العمل منبعث شود» چراکه در این صورت لازم می‌آید هیچ مکلفی نتواند عصیان کند و هیچ مکلفی نتواند از اراده قاهره الهی تخلف نماید، بلکه مراد شارع از تشریح قوانین «تقنین و جعل حکم علی نحو العموم» است و روشن است که صحت چنین جعل عمومی، متوقف بر اینکه یک‌یک مردم از این امر منبعث شوند، نیست و این امر با دقت در قوانین عرفی معلوم می‌شود (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۸-۲۷). به همین سبب تنها در صورتی خطاب عمومی از ناحیه شارع قبیح است که مأمور به و یا منهی عنه از ابتلاء همه مکلفین خارج باشد یا اساساً امتناع عقلی داشته باشد. ولی در صورتی که مأمور به محال نبوده و تعدادی از مکلفین نیز مورد ابتلای آن باشند حکم قانونی موجود است و بیان آن نیز قبیح نمی‌باشد (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۷).

۱. درباره اختلاف نظر امام و مرحوم آخوند نگاه کنید به: (نمازی فر: ۲۰).

مقدمه ششم

احکام شرعی به هیچ عنوان مقید به قدرت نشده‌اند. چرا که در لسان ادله، چنین قیدی نیست و لذا شارع مقدس چنین تقییدی را پدید نیاورده و عقل نیز توان تقیید اراده شارع را ندارد و تنها می‌تواند در حوزه اطاعت و عصیان و مقام تنجّز تکالیف دخالت نماید (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۸). این خود یکی از مبانی مهم اصولی امام خمینی است^۱، در اینجا تنها اشاره می‌کنیم که از نگاه مشهور اصولیون، تکالیف شرعی تنها در حق قادرین فعلی است (نائینی ج ۳: ۳۰۸) و کسانی که قدرت عمل به تکلیف را ندارند، هیچ تکلیف فعلی در حق آنها موجود نبوده و اوامر شرعی در حق ایشان در محدوده امر انشائی باقی می‌ماند. این در حالی است که امام خمینی حکم فعلی را درباره قادر و عاجز مشترک دانسته و تفاوت ایشان را تنها به این می‌داند که تکلیف در مورد قادر به مرحله تنجّز می‌رسد در حالی که در مورد عاجز، در مرحله فعلیت باقی می‌ماند (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۵؛ تهذیب الاصول ج ۱: ۳۰۷؛ تنقیح الاصول ج ۲: ۱۲۴؛ معتمد الاصول ج ۱: ۱۲۹).

مقدمه هفتم

امر به هر یک از دو ضد، فی حدّ نفسه امر به یک شیء مقدور و ممکن است و آنچه غیر ممکن است آن است که مکلف نمی‌تواند متعلق آن دو امر را هم‌زمان به‌جای آورد، و روشن است که آنچه غیر ممکن است، متعلق تکلیف نیست. به عنوان مثال، وقتی مولا به ازاله نجاست امر می‌کند و در عین حال به نماز نیز امر دارد، آنچه مربوط به شارع است تنها «دو امر به دو شیء» است ولی شارع به جمع این دو شیء امر نکرده است و به خصوصیات فردیه این دو ماهیت نیز امر نکرده است (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۸-۲۹). بر طبق مبانی اصولی شیعه، شارع مقدس نمی‌تواند به اموری امر کند که محال هستند، چرا که اینگونه امر کردن از حکیم، سرنمی‌زند و قبیح می‌باشد. لذاست که امام در صدد هستند تا ثابت نمایند امر به دو ضد فی حدّ نفسه محال نیست.

امام خمینی پس از تبیین این هفت مرتبه به تشریح نتیجه بحث خود می‌پردازد که ما در این مقال از شرح و بسط آن گذر کرده و به نقدهای مرحوم شهید مصطفی خمینی بر این مقدمات و اینکه آیا در نتیجه‌گیری بحث، این مقدمات مورد نیاز است یا خیر، می‌پردازیم.

۱. نویسنده این مقال، سابقاً در شماره سه و چهار نشریه وزین متین، در مقاله‌ای تحت عنوان «اصل شرطیت قدرت در تکالیف و تأثیر آن بر اندیشه سیاسی امام خمینی (س)» به این بحث پرداخته است.

بیان نقدهای شهید خمینی

نقد مقدمه یکم

ایشان در نقد مقدمه اول می‌نویسد: اینکه والد محقق — مدظله — گفته‌اند اوامر به طبايع تعلق می‌گیرد، هیچ دخالتی در نتیجه‌گیری ایشان (حل شبهه مطرح‌شده در اول بحث) ندارد. چراکه اگر اوامر به افراد نیز تعلق می‌گرفت باز ممکن بود دو امر را تصویر کرد که یکی به یک فرد از ازاله و دیگری به یک فرد از صلوات تعلق گرفته باشد (سید مصطفی خمینی ۱۳۷۲ ج ۲: ۸۵).

نقد مقدمه دوم

ایشان در نقد احتیاج به مقدمه دوم نیز می‌گویند: چه ما بگوییم اطلاق، برداشتن قیود است و چه اطلاق را جمع قیود بدانیم، می‌توانیم دو تکلیف بالفعل را در عرض واحد تصویر کنیم، چراکه آنچه قوام جواب والد معظم را دربردارد اسقاط شرطیت قدرت در فعلیت تکلیف است چراکه اگر این امر — اسقاط شرطیت — تحقق‌پذیرد، اطلاق را به هر معنایی که بپذیریم، می‌توانیم هم امر به اهم و هم امر به مهم را در عرض هم به صورت بالفعل تصویر نماییم (سید مصطفی خمینی ۱۳۷۲ ج ۲: ۸۵).

سپس می‌نویسد: هر چند شرط پیدایش تراحم آن است که اطلاق را رفض قیود بدانیم و الاً اگر در مورد اطلاق قائل به جمع قیود شویم، مسأله از صغریات باب تعارض می‌شود. چراکه اگر معنای نمازبخوان آن باشد که نماز بخوان هم در حال غضب و هم در حال غیر غضب و معنای غضب نکن هم این باشد که غضب نکن هم در حال صلوات و هم در حال غیر صلوات، نمی‌توان در بین این دو، قائل به تراحم شد چراکه این دو دلیل صراحتاً تکاذب دارند و مشکل آنها، صرفاً به مقام عمل و عدم قدرت مکلف در مقام اتیان باز نمی‌گردد بلکه چنین امر کردنی فی حدّ نفسه محال است (سید مصطفی خمینی ۱۳۷۲ ج ۲: ۸۶، ۸۵). مرحوم شهید خمینی در ادامه با توجه به همین نکته می‌نویسد:

مقدمه اول که مورد اشاره والد محقق قرار گرفته، مفید است ولی نه برای حل مشکل بلکه برای تحقق موضوع (سید مصطفی خمینی ۱۳۷۲ ج ۲: ۸۶).

به عبارت دیگر، اگر چنین مقدمه‌ای را نداشته باشیم، اصلاً تراحم پدید نمی‌آید و در نتیجه بحث اهم و مهم مطرح نشده و دامنه بحث از حوزه ضدین متزاحمین خارج شده و وارد باب تعارض می‌شود.

نقد مقدمه سوم

ایشان در نقد مقدمه سوم حضرت امام^(س) می‌نویسد:

اولاً، این مقدمه نیز دخالتی در نتیجه بحث ندارد و ظاهراً ایشان این مقدمه را برای بطلان ادله قائلین به ترتب آورده‌اند و نه برای اثبات نتیجه مورد نظر خودشان. ثانیاً، عقیده قائلین به ترتب، به این وسیله قابل تخریب نیست. چراکه ایشان این تقیید را تقیید عقلی می‌دانند، همانند بسیاری از تقییدات لّبی دیگر که در علم اصول به آن ملتزم می‌شویم (سید مصطفی خمینی ۱۳۷۲ ج ۲: ۸۶).

یکی از اشکالات امام به قائلین ترتب آن است که: اینکه بگوییم امر به مهم، مخصوص به جایی است که از امر به اهم عصیان شده باشد، باطل است، چرا که اولاً در لسان شارع چنین اختصاصی نمی‌یابیم و اساساً لسان ادله در مرتبه متقدم از صورت تراحم است و لذاست که تراحم که در رتبه متأخر است نمی‌تواند در رتبه متقدم که رتبه تقنین و جعل است، لحاظ شده باشد (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۳؛ تهذیب الاصول ج ۱: ۳۰۳). مرحوم شهید خمینی با اشاره به همین نکته، این تخصیص را لّبی و عقلی برمی‌شمارد.

نقد مقدمه چهارم

مرحوم شهید خمینی درباره مقدمه چهارم امام نیز می‌نویسد:

اولاً، همان‌طور که حکم چهار مرتبه ندارد، دارای دو مرتبه‌ای که والد محقق اشاره کرده است نیز نمی‌باشد. بلکه حکم حقیقتاً یک چیز است و آن هم «اراده ظاهر شده» است و حکم انشائی و شأنی، حقیقتاً حکم نیست، بلکه صورت حکم دارد و حکم‌هایی که نزد صاحب‌الامر -عجل‌الله فرجه- است نیز احکام تعلیقی فعلی است و حکم شأنی و انشائی نمی‌باشد.

ثانیاً، لازمه معنایی که والد محقق برای حکم فعلی و انشائی قرار داده‌اند آن است که واجبات مشروطه - مثل حج که مشروط به استطاعت است - از احکام فعلی باشند در حالی که آنها از احکام

انشائی می‌باشند. کما اینکه لازم می‌آید واجبات معلق نیز - اگر زمان تعلیق مثل زمان ظهور بعید باشد - انشائی لحاظ شود.

سپس، مرحوم شهید خمینی احتمال می‌دهد که مرحوم امام در این بحث اصطلاحات جدیدی را برای انشائی و فعلی جعل کرده باشند (سید مصطفی خمینی ۱۳۷۲ ج ۲: ۸۷-۸۸). وی سپس به تبیین معنای حکم پرداخته و صریحاً می‌نویسد: حقیقت حکم، حکم فعلی است و معنای فعلیت آن است که هیچ حالت انتظاری در بین نباشد و احکامی که همانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مانده: ۱) بعدها توسط ائمه اطهار - علیهم‌السلام - تخصیص‌هایی خورده‌اند نیز در لحظه ورود فعلی بوده‌اند و تنها فرق آنها با احکامی که تخصیص نخورده‌اند آن است که احکام فعلی واقعی همواره به فعلیت باقی هستند درحالی که احکامی همانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» که بعدها مورد تخصیص و تقیید واقع شده‌اند، احکام فعلیه ظاهریه انشائیه هستند (سید مصطفی خمینی ۱۳۷۲ ج ۳: ۹۷-۹۱).

نقد مقدمه پنجم

مرحوم آیت الله شهید خمینی، سپس به مقدمه پنجم امام، که اصلی‌ترین مقدمه امام بوده و بحث خطابات قانونیه اساساً در این مقدمه مطرح شده می‌پردازد. وی ابتدا نه اشکال را که می‌تواند مبنای امام را در خطابات قانونیه با مشکل مواجه سازد تشریح کرده و به آن جواب می‌دهد (سید مصطفی خمینی ۱۳۷۲ ج ۲: ۹۷-۹۱) و سپس، شبهه‌ای عقلی را مور اشاره قرار می‌دهد. ایشان در این شبهه درصد است ثابت کند خطابات کلیه شرعیه انحلال یافته و در نتیجه خطابات قانونیه‌ای که مد نظر امام است قابل اثبات نیست. مرحوم شهید خمینی، پس از طرح شبهه عقلیه مذکور، آن را جواب داده است (سید مصطفی خمینی ۱۳۷۲ ج ۲: ۱۰۰-۹۷).

ما در ادامه به طرح این شبهات پرداخته و جوابهای مرحوم شهید خمینی را پی‌گیری می‌کنیم. به نظر می‌رسد با توجه به آنکه مبنای خطابات قانونیه در نجف اشرف که در آن روزگار کانون اندیشه فقهی - اصولی شیعه به‌شمار می‌آمد، طرح شده و مورد بحثها و بررسیهای اندیشمندان خبره قرار گرفته است و با توجه به اینکه قطعاً شهید خمینی این بحث را در حضور والد معظم خویش نیز مطرح ساخته است، می‌توان گفت شبهاتی که در کتاب *تحریرات فی الاصول* توسط شهید خمینی مطرح شده و مجموعه آنچه در جواب این شبهات به رشته تحریر درآمده، از غنای خاص برخوردار است و بازبینی آنها می‌تواند مبنای امام را بیش از پیش روشن سازد. اینک به ادامه

سخنان شهید خمینی در نقد مقدمات هفت گانه امام، که برای پاسخ گویی به شبهه معروف بحث ضد طرح شده است، می پردازیم.

نقد مقدمه ششم

شهید خمینی در نقد مقدمه ششم حضرت امام می نویسد: اگر چه برای اثبات خطابات قانونیه، احتیاجی به این مقدمه نیست، اما این سخن فی حدّ نفسه کامل است (سید مصطفی خمینی ۱۳۷۲ ج ۲: ۱۰۰). وی همچنین تلاش می نماید تا ثابت کند مبنای امام در شمول خطاب نسبت به قادر و عاجز که لازمه اش اشتراک قادر و غیر قادر در مرتبه فعلیت حکم است، سخنی کاملاً صحیح است (سید مصطفی خمینی ۱۳۷۲ ج ۲: ۱۰۱) و در این باب به مثالهای نقضی نسبتاً مفصلی تمسک می جوید (سید مصطفی خمینی ۱۳۷۲ ج ۲: ۱۰۱).

لازم است اشاره کنیم که این بحث خود از مباحث بسیار مهم و پرتامری است که حضرت امام در اصول فقه مطرح کرده اند.

نقد مقدمه هفتم

در نهایت، وی در نقد مقدمه هفتم نیز مدعی است این مقدمه هیچ مدخلیتی در اثبات مبنای امام ندارد. بلکه در صورتی که این مقدمه پذیرفته نشود، اصل تراحم پدید نمی آید و بحث از مصادیق باب تعارض می شود (سید مصطفی خمینی ۱۳۷۲ ج ۲: ۱۰۲).

شایان ذکر است که ایشان این گفته را در ذیل مقدمه دوم نیز طرح کرده که آن را مختصراً توضیح دادیم و نوشتیم در صورتی که دو تکلیف به شارع نسبت داده شود که صدور هر دو از شارع محال باشد - مثلاً شارع نمی تواند بگوید در ظهر جمعه، نماز جمعه بخوان و در همان لحظه بگوید در ظهر جمعه نماز جمعه نخوان - این بحث از مصادیق تعارض نصوص است. چرا که ما می توانیم تعیین کنیم که یکی از این دو خطاب از شارع صادر نشده است و اشتباهاً به شارع منسوب شده است. این در حالی است که اگر صدور دو امر از شارع ممکن باشد ولی در مقام عمل نتوان آنها را جمع کرد - مثلاً شارع می گوید نجاست را از مسجد ازاله کن و همچنین می گوید نماز بخوان ولی ما نمی توانیم در لحظه واحد هر دو را انجام دهیم - این بحث از مصادیق بحث تراحم است و طبعاً یکی از بحثهایی است که بحث ضد به آن مربوط می شود.

بدین ترتیب، روشن است که مرحوم شهید خمینی مدعی است اثبات عقیده امام، که تحت عنوان خطابات قانونیه شناخته می‌شود، محتاج مقدمات هفت‌گانه نیست و این مقدمات علی‌رغم آنکه فی حدّ نفسه صحیح است ولی هیچ نحوه مقدماتی برای اثبات خطابات قانونیه ندارد. البته باید توجه داشت که آنچه ما با عنوان خطابات قانونیه می‌شناسیم، تنها در همان مقدمه پنجم مورد اشاره قرار گرفته است و مقدمات دیگر، از نگاه امام خمینی، در جهت اثبات خطابات قانونیه نیست بلکه ظاهراً امام^(س) از ضمیمه آنها به بحث خطابات قانونیه، می‌خواهند جواب جدیدی به سؤالی بدهند که در ابتدای بحث و ذیل بحث ضد به آن اشاره کردیم.

قصد ما بر آن است که در آینده، به سخنان شهید مصطفی خمینی درباره خطابات قانونیه پرداخته و آن را مورد بررسی قرار دهیم. بنابراین، در این جا تنها به این جمله وی که در پایان فراز و فرودهای خود به آن اشاره کرده بسنده می‌کنیم:

ولعمری، إنّ من القی حجاب العناد و تدبیر بعین الانصاف و السداد، لا یتمکن من رفض هذه البارقة الملكوتية التي تحلّ بها كثير من المعضلات و اساس طائفة من المشكلات. فلله تعالی درّه و علیه اجره، جزاه الله خیراً و رزقنا الله تعالی بطول بقاء وجوده الشریف ما هو المأمول و المرتجى. (سید مصطفی خمینی ۱۳۷۲ ج ۲: ۱۰۰).

منابع

- قرآن کریم.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۲۰). کفایة الاصول. چاپ پنجم. مؤسسه نشر اسلامی.
- امام خمینی، روح الله. (۱۳۷۹). لمحات الاصول. (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی). مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(س)
- _____ . (۱۳۷۵). التبادل و التراجیح. چاپ دوم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ . تنقیح الاصول.
- _____ . تهذیب الاصول.
- _____ . معتمد الاصول.

- _____ . (۱۳۷۳). *مناهج الوصول الى علم الاصول*. چاپ دوم. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- بجنوردی، سید میرزا حسن. (۱۳۷۹). *منتهی الاصول*. مؤسسه چاپ و نشر عروج.
- حائری یزدی. *درر الفوائد*.
- خمینی، سید مصطفی. (۱۳۷۲). *تحریرات فی الاصول*. تصحیح و تحقیق سید محمد سجادی، حبیب الله عظیمی. چاپ اول. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- صدر، محمدباقر. *دروس فی علم الاصول*.
- قمی. *قوانین الاصول*.
- مظفر، محمدرضا. *اصول الفقه*.
- نائینی. *فرائد الاصول*.
- نمازی فر، حسین. *مقایسه مبانی اصول آخوند خراسانی و امام خمینی*.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.